

\* ایضاً \*

در عشق کجا ست هجر و دیدار کجا ست،  
 سر گشته کدام، و طالب یار کجا ست.  
 او در دل، و روی خلق، در کعبه و دیر،  
 بذکر که کجا ست یار، و اغیار کجا ست.

\* ایضاً \*

فردا که نمازد از جهان جز خبری،  
 ظاهر شود، از بهار معشر اثری؛  
 چون سبزه، ز خاک سر برارند بتان،  
 ما نیز بعاشقی براریم سری.

### میرحیدر، معنائی رفعی؛

کاشی تخلص داشت. فهم عالی، و سلیقه درست دارد. و در فن معنائی  
 و تاریخ بی بدگست؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، می گذرانید.  
 ازوست.

\* بیت \*

من بتابوت رفعی، رشکها بردم که تو،  
 بیش گریبان تو، از اهل عزا می آمدی.  
 نازک دلم، ایشوخ، علاجم چه توانکرد،  
 من عاشق معشوق مزاحم چه توانکرد.  
 زاهد نکند گنه، که قهاری تو،  
 ما غرق گناهیم، که غفاری تو.  
 او قهارت خواند، و ما غفارت؛  
 یارب، بکدام نام خوش داری تو.

## سید محمد نجفی؛

از ولایت، بهند آمده؛ بواسطه ناهمواری طبیعت دو سال در قلعه  
گوالیر محبوس ماند. و در آخر مزاحم جبلی حضرت خلیفه الهی رقم  
عفو بر جرائم او کشیده. این ابیات ازوست.

\* بیت \*

در آتش هوس، دل فرزانه سوختیم،  
فندیل کعبه، بر در بتخانه سوختیم.  
ما رخصت این، چون نخل را بتو دادیم،  
گفتیم، نوشتیم بحل را بتو دادیم.  
بعشرت تو، که ما ببلبلان این چمنم،  
که گل شکفت، ندانسته ام، که باغ کجاست.  
سنگ تو و بخت من و فندیل همان ست،  
پیشانی رسوائی تو نیل همان ست.  
در کشور تو، نام وفا گویه آورد،  
قاصد جدا و نامه جدا، گریه آورد.

در ایامی، که در گوالیر محبوس بود، این ابیات گفته بود.

\* بیت \*

دلی دایم سیه، چندان که اهم،  
بصد مشعل، ره روزن ندارد.

## میروزا قلی صیلی.

سالها در خدمت نورنگ خان، که یکی از امرای این دودمان  
عالی شان است، می بود؛ و دیوان شعر از غزل و قصیده دارد. و این  
ابیات ازوست.

\* بیت \*

دانشسته که مهر تو با جان همی رود،  
 بر خاک کشتگان گذری، سرگران هفتوز.  
 چو تار سبزه، ز صد دل گذر کند یک تیر،  
 ز بس که حمله او جا کند بر اعدا تنگ.  
 چون نظر، در خواب، بر خورشید رخسارش کنم،  
 ترسم، از تاب نگاهی گرم، بیدارش کنم،  
 تا آنکه بپرسیدن ما آمده، مردبیم،  
 آیا ز که پرسید به خانه ما را.  
 رفتیم ز مجلس تو و عمری بر گذشت،  
 آن ذوق، با خیال تو هم صحبتیم هفتوز.

### ملا طریقی ساوجی :

چند سال، در ملازمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده، در آخر،  
 بسفر حجاز رفت، و در گذشت. این ابیات ازوست.  
 کسی نگفت، و نپرسید، کین چه مرحله بود؛  
 که خضر آبکش واپسان قلعه بود.  
 من سگ آنم که پا در همت دامن کشید؛  
 نه بکی منت نهد، نه از کسی منت کشید.

### ملا مشقی بخاری :

از مارزاد النهر، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده؛ مشمول مراسم  
 عالی شده، باز مراجعت کرده، به بخارا رفت. ازوست.

## \* شعر \*

چو نقد هستی مجذون غم نگاری بود،  
خدا، بنقد بیامرزیش، که یاری بود.

## ملا عبوحی کابلی .

عمری در درگاه جهان پناه بود ؛ این ابیات ازوست .  
حالت خویش چه حاجت ، که بار شرح دهم ؛  
گر مرا سوز دل هست ، اثر خواهد کرد .  
ضعف غالب شد ، و از ناله فرماند دلم ؛  
دگر از حال من ، او را که خبر خواهد کرد .  
در افتادگان ، مژگان بلا انگیز می باشد ؛  
بیاض دیده ، چون گلگون خونریز می باشد .  
من شمع ، جانگدازم ، تو صبح دل کشائی ،  
سوزم گرت نه بیدم ، میرم چو رخ نمائی .

## ملا حیفی ساوجی .

در گجرات مدتی ، باین فقیر مصاحبت داشت . و بدوگاه جهان پناه  
چند گاه بوده ، همراه ملک الشعراء شیخ فیضی ، وقتی که بهحاجت دکن  
می رفتند ، رفت ؛ و سفرحجاز اختیار کرد . ازوست . \* بیت \*

ز طوف کعبه ، ممنوعم ؛ دگر نه می فرستادم ،  
کف پای حسر خار مغیلانش ؛  
کلفروش من ، که خواهد گل بیازار آورد ،  
باید اول ، تاب غوغائی خریدار آورد .

## ملا عبدی وازی .

اقسام شعر، از غزل، و قصیده دارد. و چند سال باین بیچاره مصاحبت داشت. این ابیات ازوست \*

\* بیت \*

از خون لجم شکوه اگر تو می شد،  
ازرد زن دیده بود بیرون می شد؛  
اشکم همه، زیر اخگر می ریخت،  
آهم همه تاب داده اخگر می شد.

## میر ماکوی .

دوست آزاده و آراسته است. در گجرات، بخدمت میرزا خان خانخانان رسیده، بمدد و تربیت ایشان، سفر حجاز اختیار کرد. این ابیات ازوست:

\* بیت \*

تا زلف بروی همچو مه خواهد بود،  
تا خط شه حسن را سپه خواهد بود.  
گر خانه ز خشت افتابم سازند،  
روزی من بیچاره سیه خواهد بود.  
مکوی که ز کوی عقل بیرون می گشت،  
آواره تر از هزار مجنون می گشت.  
دور، از تو دور، دیدم آن گم شده را،  
در بادیه، که باد در خون می گشت.  
من جان و دل حزین نمی دانستم،  
من گریه آنشین نمی دانستم.

نی نام بمن گذاشتی، و نه نشان،  
ای عشق ترا، چنیں نمی دانستم.

### میر محمد معصوم نامی بکری.

از سادات صفویست. جوانیست بصلاح و تقوی آراسته؛ و سالها  
بفقییر عدم و مصاحب بود. و دیوان شعر و مثنوی دارد و این ابیات  
از دست.

\* بیت \*

چه خوش است، آنکه از خود روم و تو حال پرسی،  
شرح حال گویم بزبان بی زبانی.  
چو گریه من دید تبسم کرد،  
پیدا ست که آن گریه من بی اثر نیست.  
باز دل وصل او مصلحت جان گذاشت،  
آرزوی درد کرد و خواهش درمان گذاشت.  
نامی ز اندوه هجر سوی عدم رخت بست،  
وای که جانرا بغم دوست گریبان گذاشت.

### ملا هاشم قندهاری.

از مصاحبان خانخانان بیرام خان بود. این ابیات از دست. \* بیت \*

روم در باغ، بی روی تو اشک لاله گون ریزم،  
به پای هرگلی، به نشینم، و از دیده خون ریزم.

### خواجه هجری.

جامی فضائل و کمالات داشت. اکثر عمر، با میرزا همدال میبود،  
آخر عمر، در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانید. دیوان شعر دارد؛ این

رباعی از دست .

\* رباعی \*

ای گل که نمی‌رسد بدامن تو دست ،  
 بر نام تو عاشقیم ، و بر بوی تو مست ؛  
 این طرفه که حاضری ، و غائب زمیان ؛  
 پنهانی ، و ظاهر از تو، هر چیز که هست .

### ملا لطفی منجم .

بدیهه خوب گفتی . تا هزار بیت ، در یک مجلس ، بزبان او رفتی ؛  
 ندیم مشرب بود ؛ و مقلدی کردی و نجوم نیکو دانستی ؛ و چند سال ،  
 باین فقیر مصاحبت داشت . و این ابیات از دست ؛ \* بیت \*

گل گل ، از تاب شراب آنروی ، چون گلزار شد ،  
 گل‌فروشان مروده تان بادا که گل بسیدار شد .  
 بغیر بوی تو ، از باغ و بوستان نشنیدم ؛  
 بهیچ گل نگذشتم ، که بوی جان نشنیدم .  
 دلم کز شعله دوزخ شود ، افسردگی دارد ،  
 گل از بختم ، گر از جنت دمد ، پژمردگی دارد .

### روغنی .

سالها ، در خدمت حضرت خلیفه الهی بود . و زبان هجو او بیشتر

است . از دست . \* بیت \*

قاصد از آمدنش میکنند آگاه مرا ،  
 تا کشد ، جذبۀ شوقش بسر راه مرا ؛  
 زبانی گوی قاصد ، شرح شوقم را ،  
 که در نامه ، ز دست از بیخودی ، حرف از قلم بسیار افتاده .

## نویدی نیشا پوری .

عمری ، در درگاه جهان پناه بود ، این ابیات ازوست : \* بیت \*  
 قضا چو ، نامه جرم شراب خواره ، نویسد ،  
 نوید عفو ، خداوند بر کناره نویسد .

## ملا شکیبی اصفهانی .

کسب کمالات کرده ، صاحب اخلاق حمیده است ؛ شعر را نیکو  
 میگوید ؛ و در صحبت خاننجانان میرزا خان ، ولد محمد بیرامخان میباشد .  
 و طالبانی دارد و شگفته طبع است . و این ابیات ازوست . \* بیت \*

هنوز ناله شبهای من اثر دارد ،  
 کمان شکسته من ، تیر کارگر دارد ،  
 دلم بهجر در آویخت ، رحمت ای بخت ،  
 که دست عریده ، با کوه در کمر دارد ،  
 تو گل بدامن یاران فشان ، که خسته هجر ،  
 بنوک هر مژه ، صد پارک جگر دارد ،  
 ای خدا جنس مرا بازاری بده ،  
 می فروشم دل بدیداری ، خریداری بده .  
 تو کرم مهر من ، و من ز بهر دفع گزند ،  
 بر سر آتش سپند خویشتم نشسته .

## میر فارغی .

برادر امیر فتح الله شیرازیست ، عمری در ملازمت حضرت بود . و این

بیت ازوست :



## \* بیت \*

محببتی که مرا با تو، در دل تفکست،  
گر آشکار کنم در جهان نمی گذجد.

## یول قلی بیگ اسی.

از ترکمن شاملو ست؛ شعر خوب میگوید؛ و در خدمت خانخانان

## \* بیت \*

میباشد. این ازو ست.

عشق و مقناطیس یک جنس اند، کز دل ناوکش،  
تا برون می شد محبت جذب پیکان کرده بود.  
چو بینی شعله را مضطرب، آتش پرستی دان،  
که جسمش رفته و روحش در آتشخانه می رقصد.  
اتشکسده است دل ز جفای تو، برو،  
داغ تو هفسدوی که نگهبان اش است،

## جز بی بادشاه قلی.

ولد شاه قلی تاریخی ست، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه

است. جوانی بود، شایسته، و مناسبت شعر تمام داشت. ازو ست،

## \* بیت \*

زین چاشنی که چمن ازل بلبان دهد،  
جای رسیده عشق، که بیدرد جان دهد.  
غایت رشکم نگر، کز بیخودی ایم بهوش،  
گر کسی آگه شود، کین گفت و گو، از یار کیست،

## امیر سید علی مصور.

که جدائی تخلص اوست . که مصور بی بدل بود . سالها در خدمت  
جنت اشیانی گذرانیده ، بخطاب همایون شاهي سرفراز گشت . ازوست ،

\* بیت \*

صبحدم خار دم از همدمی گل میزد ؛  
فاختی در دل صد پارۀ بلبل میزد .  
نیم بسمل صیدم ، و افتاده ، دور از کوی دوست ؛  
میروم افتان و خیزان ، تا به بینم روی دوست .

## ملا قدری شیوازی .

مدتی در هند گذرانیده ، مراجعت کرد . این ابیات ازوست ؛

\* بیت \*

چندان امان نمیدهدم بیخودی ، که جان  
داند ، که چون بر آید و قربان او شود .

## تشبیهی کاشی .

تجرد پیشه ، و بی قید ست ؛ و در ملازمت حضرت میگذرانید . این  
شعر ازوست .

\* شعر \*

یکی بر خود بقال ، ای خاک کورستان بشادابی ،  
که چون من کشته زان دست ، و خنجر در لحد داری .  
تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش ؛  
که من آن جلوۀ قد می شناسم .

## صیو شریف وقوعی نیشا پوری.

جوانی بود، بفضائل آراسته. علم تاریخ را نیکو میدانست، و در انشاء و خط ممتاز بود. و در سلک خدمتگاران حضرت خلیه الهی منتظم بود. و باین فقیر نسبت صداقت تمام داشت. و در سنه اثنی و الف در گذشت. و این ابیات ازوست:

\* بیت \*

باین شوقم بدل گستاخ می آئی، نمی ترسی  
که بر پای خیالت روی آه آتشین مالم.  
همین ذوق ست مقصد در حقیقت عشق و عاشق را،  
نه پنداری که جانرا بر تو افشاندم، زیان کردم.

## قراری گیلانی.

برادر حکیم ابو الفتح است. از ملازمت حضرت حسب الحکم به بنگاله رفت. و آنجا در گذشت، و صاحب دیوانست. این رباعی ازوست:

\* رباعی \*

گر عشق مرا دل خریدار افتد، کاری نکنم که پرده از کار افتد.  
سجاده پرهیز چنان افشانم، کز هر تارش هزار زنار افتد.

## ملا غیرتی شیوازی.

مدتی در هند بود، باز بشیراز رفت. این ابیات ازوست.

\* بیت \*

بقتل غیرهم راضی نیم، زیرا که میدانم،  
اجل زهره لاک از خنجر جلا من برده.

ز تار سجد زاهد گره بیصدق نکشاید،  
 برو یک چند، این را رشته زفار گبران کن.  
 خوش دیار بست سر کوی محبت، که شود،  
 همه با مهر بدل کینه افلاک آنجا.  
 هلاک آن مژده قاتلم، که خون مرا،  
 چندان بریخت، که یقطره بر زمین نچکید.

## ملا حیاتی گیلانی.

از یاران اهل درد مندانست، و در سلک خدمتگاران حضرت خلیفه  
 الهی افتظام دارد. ازوست،

\* بیت \*

بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش،  
 ز گفتنی که دلی نشکند پشیمان باش.  
 چه بال مرغ، که گر شغل روزگار اینست،  
 ز مور نیز قدمی وام کن، گویزان باش.  
 هرکس که بینی، از دهی بزد بگریه آب رو،  
 زاهد بخلوت میدرد موسی بطور ابراهیم را.

## میر خسروی.

خواهرزاده میرزا فاسم گنا بادست. درینولا بملازمت حضرت رسیده  
 بمراحم خسروانه ممتازست. و این ابیات ازوست -

\* بیت \*

غبار جسم من و غیر اگر بر آمیزند،  
 ز هم بیروی محبت توان جدا کردن.

ز سوز عشق باشد خسرو پورا دل چندان روشن،  
 که شمع مرقد او می توان کرد استخوانش را.  
 نالایند شیران حرم سر پنججه از خونم،  
 سگان دیر را ای همنشین زین طعمه مهمان کن.

## ملا فهمی طهرانی.

با اعظم خان می بود. و این ابیات ازوست - \* بیت \*

قدر من زان کم شد که من در عشق صابر نیستم،  
 قدر گو، کم شو، که من بر صبر قادر نیستم.  
 از بخت خود ایدل گله نتوان کردن،  
 خود را گله قافله نتوان کردن.  
 مغروش، منال، از پی هر رفتنی،  
 خود را جرس قافله نتوان کردن.

## ملا سهمی بخاری.

او نیز بخان اعظم میبود، این بیت ازوست - \* بیت \*

هلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش،  
 اگر بودی هلال دیگری پیوسته پهلویش.

## ملا نیازی سمرقندی.

در خدمت حضرت جنّت آشیانی گذرانیده، و ملازمت حضرت  
 خلیفه الهی را دریافت. اکثر عمر در سند بسر برده. ذوق شعر نیکو

دانشنی، تصنیفات در هر فن دارد. ازوست -

\* بیت \*

بر فلک نیست شفق، باده گلغام منست،  
 اندرو درد کشم، طاس فلک جام منست.  
 چو نتوانم که گرد آن نگار تند خو گردم،  
 خیالش در نظر آورده، هر دم گرد او گردم.  
 در تحرک نیست از باد صبا پیراهنش،  
 بلکه جانی یافته پیراهن از لطف تنش.

### میر حزنی.

از افاضل وقت بود. از عراق بعزم ملازمت حضرت می آمد، و در

راه فوت کرد.

\* بیت \*

مرا بر ساده لوحیهایی حزنی خنده می آید،  
 که عاشق گشته، چشم مرحمت از یار هم دارد.  
 ز نادانی بر او کرده همدم کار من ضائع،  
 عجب تر آنکه بر من منت بسیار هم دارد.

### مظهری کشمیری.

از خدمتگاران این درگاه است، و این اشعار ازوست -

\* بیت \*

اقبال حسن کار ترا بیش برده است،  
 ورنه صلاح کار ندانسته، که چیست.  
 فدای اینفیه کردم که دانستن مرا،  
 درون خانه بگلگشت بوستان دارد.

## شیخ چشتی دهلوی.

حسن نام داشت. از مریدان شیخ سلیم ست. و در لباس صوفیه  
میپود. بذوق و شوق میگذرانید \*

## درویش بهرام سقا.

در لباس صوفیه بودی؛ و سقائی کردی، و آب بمردم دادی. و از  
ملازمت حضرت بسراندیب رفت، و آنجا در گذشت. دیوان شعر دارد؛  
و این ابیات ازوست -

\* بیت \*

اساس پارسائی را شکستم، تا چه پیش آید،  
سر بازار رسوائی نشستم، تا چه پیش آید.  
به ترسا زاده دل دادم، و سر رشته دین هم،  
درین پیوانه سر زناز بستم، تا چه پیش آید.

## ملا حیدری.

سه بار از عراق بهند آمده، از خوان احسان این درگاه بهره مند شده  
رفت. ازوست -

\* بیت \*

چو پاکان، حیدری تا می توانی، کمال کسب کن در عالم خاک.  
که ناقص رفتن از عالم چنانست، که بیرون رفتن از حمام ناپاک.

## محمد صالح دیوانه.

ملقب بعقل شده است. پدر او بملائی کتابدار مشهور بود؛ و کتابدار  
حضرت جنت آشیانی بود. و محمد صالح از صغرسن در ملازمت حضرت

خلیفه الهی نشو و نما یافته. و امروز در کابل بوظیفه و ادراک خوش وقت  
و آسوده است. فارغی تخلص میکند، و این ابیات ازوست \* شعر \*

سودای سر زلفش بپا افکند زنجیروم،  
درین سودا، بغیر از جان سپردن، نیست تدبیرم.  
مرا سودای آن پری دیوانه میدارد،  
ز سودای چنین، ای عاقلان! در بند زنجیروم.

## نشان علی احمد مهرکن.

بجمع خطوط مهر را خوب میکند، و شعر نیکو میگوید. و جامع  
اقسام فضائل ست. و این ابیات ازوست. \* بیت \*

مرا هر شب چو دزدان خواب گیرد، چشم تو گردد،  
دل را با غمت بیدار بیند، باز میگردد.  
ز سنگ حادثه دل بشکند سینه ما،  
که ساختند ز الماس آبیغه ما.

## هاشم.

قصه خوان، محترم تخلص، مدتی بخانهخانان میرزا خان بود.

\* شعر \*

میلن دیده و دل دوش ماجرا میرفت،  
که دیده سوم، تو میدید، و دل از جا میرفت.



## ملا بقائی.

جوان نو رسیده است، و مدتی با فقیر میبود. و این اشعار ازوست -

\* بیت \*

تا عشق ز مژگان بتان نپشتر آورد،  
 خون از رگ و ریشه من جوش بر آورد.  
 فریاد، که تا چشم زدم، ترک خیالش  
 در دیده فرو رفت، سر از دل بدر آورد.  
 بجای اشک از چشم دل افکار می بارد،  
 همه خون جگر زین ابر آتش بار می بارد.  
 مرغ دل با صید چشم او شکار انداز بود،  
 هر سر مو بر سرم چون مرغ در پرواز بود.

## ملا امینی.

او نیز جوانیست نوزس. سالهاست که با فقیر میباشد، ازوست -

\* بیت \*

منم، که غیر تم اندوختن نمیدانم؛  
 تمام آتشم، و سوختن نمیدانم.  
 بفور خاطر اگر روشناس خورشیدم،  
 چراغ بخت خود افروختن نمیدانم.

## شریف سوردی.

اصفهانیست؛ در سلک خدمتگاران این درگاه انتظام دارد.

ازوست -

## \* بیت \*

تا تیغ ناز آن بت مخمور شد بلند،  
 صد گردن نظارگی از دور شد بلند.  
 می در سر و گل در بغل آنی چو در کاشانه ام،  
 بهر تماشا بشکفتد خاشاک محضت خانه ام.  
 تا بر سر کوفین نهادیم قدم را،  
 دستی نبود بر دل ما شامی و غم را.

## شریف فارسی.

ولد خواجه عبد الصمد شبرین قلم است. جوان فر رسیده تربیت یافته نظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الهی ست. در تصویر و خط نیز امتیاز دارد. ازو ست -

## \* بیت \*

ز یمن عشق بکوفین صلح کل کردیم.  
 تو خصم گرد، وز ما دوستی تماشا کن.  
 فضای سینه ام از دوستی چنان پر شد،  
 که با کمال طلب ذره نیفزاید.  
 عشق و رسوای هم اسباب تعلق بوده است؛  
 وای بر من، کش همی پداشتم معراج خویش.  
 توفیق در طریقت ما پای مرد نیست،  
 ما دوست را بعالت دیگر شناختیم.

و این دو بیت هم ازو ست \*

غمی دارم که شادبها فدایش،      ز چشم بد نگه دارد خدایش!  
 چو دل بر اشم پروازگی کرد،      توکل هم باو بیگانگی کرد.

## تقی الدین محمد شستری .

در ملازمت خلیفه الهی میباشد . از علوم عقلی و نقلی نصیبی  
 امل داشت ، و شعر نیکو میگوید . از دست - \* بیت \*

گردست ندهد که برویست نظر کنم ،  
 باری دهان بیاد لبست پر شکر کنم .  
 با آنکه همچو سبزه بخاکم نشاند ،  
 دست دای کجاست که خاکی بسر کنم .  
 من بنده این رسم که در چار سوی عشق ،  
 با هرکه نه غارت زده سودا نماند .

## میرغازی آسیوی .

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی در سلاک سپاهیان انتظام  
 داشت - \* بیت \*

دل خسته ام ، ز ناوک طفلی که روزگار ،  
 در دست او نداده بازی کمان هنوز .  
 شوم گرم مرغ ، بنشینم بدیواری سرای او ،  
 نسیم ناامیدی هر دم از دیوارم اندازد .

## ملا حالتی یا جانی یا خانی یا جایی .

مدتیست در کجرات با فقیر می باشد . از دست - \* بیت \*

پیغام درست داغ جگر تازه می کند ،  
 درد و داغ و رنج سفر تازه می کند .

عاشق رخ خویش بردرت سود و برفت  
 و آن مهر که داشت با تو بنمود و برفت.  
 یک شب بهزار حیلۀ در بزم وصال،  
 پروانه بشمع دیده بکشود و برفت.

### ملا وافقی .

مدتیست با معصوم ولد خواجه معین خان می بود. این بیت  
 ازوست .

\* بیت \*

نومیدیم رسیده بجای، که بعد ازین،  
 امید را بقطع نظر یاد می کنم.

### محمّد رضا .

جوانی بود طالب علم، و نجوم نیز میدانست. و در خدمت  
 خانخانان می گذرانید.

\* بیت \*

مستی من از می گلفام نیست،  
 بیخودم زان باده که او را نام نیست.  
 خلوتی خاص است جان را بالبش،  
 گو میا شادی ! که بار عام نیست.

### مولانا نظیری .

از نیشاپورست، و خالی از سگفتگی طبع نیست، و اشعار با مزه  
 بسیار دارد، و قبل در خدمت خانخانان بود، حالا بمکه رفت. ازوست .

## \* بیت \*

تو گر برهم زنی سودای دلم، بازی زیانداری،  
 مرا سرمائیه دنیا و دین نابود می گردد.  
 گر زیر گلبنی بقفسم پا نمی فهی،  
 جای، بنه که ناله بگوش چمن رسد.  
 بجانان می رساند شکوه از محنت غربت،  
 اگر بر شاخ طوبی بلبلی آواز بر دارد.

## بقائی .

ولد یادگار حالتی . بکشتن پدر منسوب گشته بسیارست رسید . ازوست .

## \* بیت \*

تا غمزه خونریز تو غارت گر جان ست،  
 چشم اجل از دور بحسرت نگرانست .

## معصوم .

ولد قاضی ابو المعانی، ازوست .

مردۀ حسرت برد آن دم که بری دست به تیغ،  
 کین عطا روزی آن ست که جانی دارد .

## میورکن الدین .

ولد قاضی ابو المعانی زیارت گاهی ازوست . \* بیت \*

یک حرف آشنا بغلط هم کسی نگفت،  
 چندان که خواب خوش بهر افسانه سوختم .

## وفای اصفهانی .

بازین خان کوکه می باشد . ازو ست . \* بیت \*

در دل نیم شبان کوب ، که چون روز شود ،  
 همه درها بکشایند ، و در دل بفتند .  
 قصط وفا ست این ، که نکویان روزگار ،  
 خوان نانهاده ، خون دل میهمان میخورند .

## میرزا بیگ سهری .

برادرزاده خواجه امین الدین محمود خواجه جهان ست . طبع

خوش و سلیقه درست داشت . این چند بیت ازو ست . \* بیت \*

از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن ،  
 کز نمک سازند شیرین ، چون بود بادام تلخ .  
 لعل حیات بخش تو در سائیده خطت ،  
 چون آب خضر در ظلمات سکندر ست .  
 چشم سیاه فتاده عابد فریب تو ،  
 سحر آفرین جادوی عشاق پرور ست .

## فنائی .

ملا خورد زرگر ، که همه عمر درین درگاه گذرانیده ؛ و در ابتدای حال

از نوکوان میرزا عسکری بود . ازو ست . \* شعر \*

نه گویم بهر تشریف قدومت خانه دارم ،  
 غریبم ، خاکسارم ، گوشه ویرانه دارم .

## عزیزی، میر عزیز الله .

از سادات قزوین ست. مدتها دیوان صدارت بود، و چون باشغال دیوانی سری نداشت و نیک نپرداخت، سالها معحبوس مانده، کتاب گل و مل، و وجه القناعت، و رساله منظوم رمل و صحیفه‌ی العشاق، و شهر آشوب از منظومات او ست؛ و دیوان قصائد و غزل نیز دارد. و این اشعار ازو ست.

\* بیت \*

نیست هر بسوی مرغان دیده‌ها نمناک را،  
بر کنار افکند موج اشک من خاشاک را.  
تن سمین نشد او را ز خاک پیره‌ن پیدا،  
سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا.  
چنین کا فتاده در راه غم و محنت چو خاشاکم،  
نسیم لطف و احسانت مگر بردارد از خاکم.

## ابن علی واثقی .

ازو ست .  
\* شعر \*  
جز عشق تو کاری نبود پیشه‌ی ما،  
پرورده‌ا در دست و رگ و ریشه‌ی ما.

## میر امانی .

\* شعر \*  
سالها ملازم درگاه حضرت خلیفه‌ی الهی بود. ازو ست .  
تو شاه بازی، و مرغ دلم کبوتر تست،  
عجب عجب که شود همدم کبوتر و باز.  
زبان حال امانی بر کبوتر تست،  
بپرس حال دلتش را از آن کبوتر باز.

## ملا غربتی بخاری .

از همه قسم اشعار دارد؛ و دیوانی ترتیب داده . در هندی آمده ،  
بملازمت حضرت خلیفه الهی رسید . و از نوال انعام آن حضرت شاداب  
گشته باز به بخارا رفت . ازو بیت .

\* بیت \*

قضا جدا ز تو خونم چرا نمی ریزد ،  
مگر ز دست قضا این قدر نمی آید .  
برای عشق تو ، در هیچ منزلی نرسیدم ،  
که درد عشق ترا بیشتر رسیده ندیدم .

## ملا طالب اصفهانی .

فرب پیست سال است که در کشمیر سکونت دارد و در سلک  
بندهای درگاه منتظم است .

\* بیت \*

خوش آن بزمی که سر نه نهاده بر زانوی نومیدی ،  
تو گوی باد در بکشد و یار از در درون آمد .

\* بیت \*

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد ،  
خون ریزی و استین فشانی که چه شد .  
ای غافل از آن که تیغ هجر تو چه کرد ،  
خاکم بفشار تابدانی که چه شد .

## ملا پیروز .

پیشتر از اوقات با نورنگ خان می بود .



## \* بیت \*

بی درد را شراب محبت کجا دهند،  
کیفیتت عشق بتان تا کرا دهند.

## قواری .

شاگرد ملا قاسم کاهی بوده - \* بیت \*

باغبان از باغ بیرون آبی سرو من به بین،  
سرو چوبی چند بینی سرو سیم تن به بین .

## \* بیت \*

ای دل فن عشق را کماهی آموز،  
غوامی این بصر ز ماهی آموز.  
خواهی که ز قید دهر آزاد شوی،  
وا رستگي از قاسم کاهی آموز.

## مومن لنگ .

سلیقه خوب دارد و با خان خانان میرزا خان می باشد - \* بیت \*  
چنان بهانه طلب کشته در جفا که اگر،  
بخطرش رسم آن هم گناه من باشد.

## الفتی .

با زین خان کوکه می باشد - \* بیت \*  
صد نامه در کلک شوقم پرداخت،  
از بخت بدم یکی بجایان فرسید،  
در راه نسیم نو بهاری انداخت.  
کوئی که نسیم نیز با بختم ساخت.